

زبان فارسی در مصاف با بدویت پیشرفته

نوشته مهندس محمد علی السی

در بخش نخست این نوشتار در مورد جایگاه «سخن» و «سخن گفتن» در زندگی آدمی و ارزش بنیادی آن که به پیدایش خط انجامید و نیز باستانی دوگانه آرایش و پیرایش برونی و آشکار و اندیشگونی و فرهیختگی درونی و نهانش، و همچنین دشواریهایی که زبان فارسی و به دنبالش فرهنگ و تمدن ما با آنها روبروست، کلامی چند با خوانندگان در میان گذاشتیم و نیز وعده شد که از این شماره به تاریخچه زبان فارسی و دستور آن و آئین گویش و نگارش و پرهیز از کاربردهای نادرست، ناروا و ناراست در گفتار و نوشتار امروز، و همراه یا از پس آن به شالوده هستی ملی و میهنی خود که پردازش سخن نخستین گام آن است پردازیم، و این دریافت را که سرزمین ایران نه تنها کشور و وطن ایرانیان، که مهد یکی از درخشانترین تمدنهای بشری و موطن و خاستگاه یک فرهنگ جهانی و شاید زادبوم تمامی اسطوره‌های تاریخی است را به شناخت توحیدی جهان و جایگاه و مرتبه انسان در آن پیوند دهیم و این همبستگی و پیوستگی را دستمایه آگاهی از پیشینه خود و دریافت حال و شناسایی راه آینده‌مان گردانیم.

با چنین انگیزه‌های این نگاشته را به پیشگاه ملتی که خداوند ظهورشان را در حکومت بر مقدرات جهان نوید داده (أَنْ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)، به مردم سرزمین سلمان پاک، سرزمین برگزیده خدا، سرزمینی که پیامبر اسلام (ص) در توصیف راستان استوارش فرمود (همانا اگر دانش و سروری بپزیرا باشد، مردانی از قوم پارس بر آن دست خواهند یازید). پیشکش می‌نمایم.

ریشه‌های خط و زبان فارسی

برای آشنایی مختصر با روند کلی تحولات خط و زبان فارسی به بررسی مهمترین گونه‌های آنها می‌پردازیم:

زبان آریایی حدود پنج الی شش هزار سال قدمت دارد که زبانهای هند و اروپایی انشعاباتی از آن می‌باشند. نخستین شاخه این زبانها که از آن اثری باقی است، فارسی باستان با قدمتی نزدیک به سه تا چهار هزار سال است که به این ترتیب نه تنها با اغلب زبانهای جهان تمدن قدیم و جدید خویشاوند است بلکه احتمالاً مادر تعدادی آنها نیز هست.

فارسی باستان (فرس قدیم): فارسی باستان و فارسی اوستایی که شابهتها و نزدیکیهای فراوانی با هم دارند زبان اقوام اولیة ایرانی هستند. فارسی باستان در اصل زبان سلسلهٔ هخامنشی است که بر کشور پارس

حکومت میرانند و پایتخت آنها شهر استخر بوده است. خط این دوره، خط میخی نام گرفته و علت آن بوده که برای نوشتن این خط از میلهٔ آهنی کوچک یا چوبی شبیه میخ استفاده می‌شده و خطهایی که با آن بر لوحه‌های گلی یا سنگی نقش می‌کردند شبیه میخ بوده است. این خط دارای ۳۶ حرف (هجاء) بوده و از چپ به راست نوشته و خوانده می‌شده است.

فارسی باستان دو انشعاب اصلی دارد (هفتصد سال پیش از میلاد مسیح) که یکی زبان قوم ماد در شمال و شمال غربی است که به آن «پهلوی قدیم» گویند و دیگری زبان «پارسی» است که زبان قوم پارس در جنوب می‌باشد.

فارسی میانه (فارسی پهلوی): در وجه تسمیه این نام، روزبه ایرانی نژاد، مشهور به ابن مقفع می‌نویسد: زبان پهلوی منسوب به (پهله) است که نام پنج کشور و ولایت ایران بوده که عبارتند از: ری، اصفهان، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. عده‌ای نیز معتقدند که کلمه پهلوی اصلاً از واژهٔ «پَرتَو» گرفته شده که اسم قوم اشکانی بوده است.

زبانهای ایرانی میانه به دو گروه عمده شرقی و غربی تقسیم می‌شود و هر کدام از این دو گروه خود به دو شاخهٔ شمالی و جنوبی منشعب می‌گردد. شاخهٔ شمالی از گروه غربی را پهلوانیک (پارتی) و شاخهٔ جنوبی از گروه غربی را «پارسی میانه» می‌گویند. حملهٔ اسکندر به ایران در قرن سوم پیش از میلاد، آنچنان ارکان فرهنگ و زبان ایران را متأثر ساخت که تنها زبان اوستایی و دو انشعاب آن به نامهای (فارسی پهلوی) و (زند) باقی ماندند که در شمال ایران به زبان پهلوی اشکانی و در جنوب به زبان پهلوی ساسانی تکلم می‌شده است. زبان پهلوی تا قرن سوم هجری در ایران رواج داشته است.

همچنین خطی که ایرانیان در عصر اشکانی و ساسانی بکار می‌بردند و تا چند قرن بعد از اسلام هم در گوشه و کنار ولایات شرقی ایران بکار می‌رفته به خط پهلوی، موسوم است. خط پهلوی که قسمت عمدهٔ ادبیات پارسی میانه بدان نوشته شده، دارای اصلی آرامی، است. این خط ۲۲ حرف (هجاء) داشته و از راست به چپ نوشته و خوانده می‌شده است. یکی دیگر از خطوط این دوره، خط اوستایی است که در اصل از خطوط سامی گرفته شده و تاریخ اختراع آن را اواخر دورهٔ ساسانی دانسته‌اند که از آن برای نوشتن متون دینی مربوط به آئین زردشتی، بویژه کتاب اوستا استفاده می‌شد. این خط از خط پهلوی برداشت و تکمیل شده و مانند اغلب خطوط سامی از راست به چپ نوشته می‌شد و ۴۴ حرف داشت. به دلیل آنکه اعراب (حرکت‌های) کلمات در این خط دارای علامتی جداگانه و داخل خط است، خواندن و نوشتن آن بسیار

ساده است.

فارسی نوین (فارسی دری): فارسی دری زبان رسمی و دولتی دربار و دستگاه ساسانی بوده (و به همین دلیل دری یعنی منسوب به دربار نام گرفته) و مردم پایتخت آنها یعنی مدائن (تیسفون) و نیز غالب مردم خراسان و شرق ایران بدان تکلم می‌کرده‌اند. فارسی نو یا فارسی دری به تدریج جانشین دیگر زبانهای ایرانی یعنی شغدی، پارتی، سکایی، خوارزمی و بلخی شد و زبانهایی چون طبری، آذری، رازی و جز این را از رونق انداخته و تحت الشعاع قرار داد و به عنوان زبان فرهنگی تمام ایرانیان بکار رفت و در امور اداری و ادبی و علمی مورد استفاده قرار گرفت. از اوایل قرن چهارم هجری کاربرد زبانها ایرانی به شیوهٔ دورهٔ میانه بکلی متروک گردید و فارسی نو (دری) به عنوان زبان رسمی جایگزین آنها شد و تا امروز نیز این زبان به عنوان زبان ملی ایرانیان شناخته شده است.

امروزه ما به زبان فارسی دری سخن می‌گوئیم و آن را با خط عربی می‌نویسیم. الفبای امروز ما ۳۲ حرف دارد که عبارتند از: (الف) - پ - ب - ت - ث - ج - (جیم) - چ - ح - خ - د (دال) - ذ (ذال) - ز - ژ - س (سین) - ش (شین) - ص (صاد) - ض (ضاد) - ط (طا) - ظ (ظا) - ع (عین) - غ (غین) - ف - ق (قاف) - ک (کاف) - گ (گاف) - ل (لام) - م (میم) - ن (نون) - و (واو) - و - ی. از میان حروف یاد شده، چهار حرف: پ، چ، ژ، گ، خاص زبان فارسی است، یعنی عموماً هر کلمه‌ای که دارای آنها باشد حتماً فارسی است و هشت حرف: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق مخصوص زبان عربی است و در کلماتی که از زبان عربی گرفته شده و در زبان فارسی بکار رفته یافت می‌شود و در زبان دری و پهلوی موجود نبوده است. ولی حرف (ث) در زبان فارسی باستان (فرس قدیم) وجود داشته و با کیفیت مخصوصی تلفظ می‌شده و بکار می‌رفته است. در زبان فارسی رعایت مخارج حرفی که از زبان عربی گرفته شده را نمی‌نمایند چنانکه (ث) و (ص) را مانند (س) و (ط) را مثل (ت) تلفظ می‌نمایند.

علاوه بر تلفظ متفاوت حروف، هر حرفی در الفباء ما دارای نام مشخصی است و نکته‌ای که در همین جا یادآوری آن لازم به نظر می‌رسد اینست که برای مشخص ساختن حروف با تلفظ فارسی یکسان، نیازی به توصیف شکل حرف و یا آوردن نمونه کلمات دارای آن حروف نیست مثلاً بجای گفتن س ۳ دندانه یا ص صابون یا ث ۳ نقطه، کافیت به ترتیب سین، صاد، و ث که نامهای صحیح این حروف هستند، بکار برده شود و همین گونه است: ذال، ز، ضاد و ظا و نیز، غین و قاف و همین طور ب و طا.

در این جا این نگارنده پیشنهاد می‌کند که برای رفع نقیصه مشترک بودن نام (ح) و (ه) در تلفظ فارسی و پرهیز از بکار بردن عناوینی نظیر ح جیمی و یا و گرد و یا ح حسن و یا و هوشنگ و مانند آن، با توجه به اینکه این حروف در الفباء عربی، (حاء) و (هاء) نام دارند و اینکه حرف (ح) خاص زبان عربی است، بنابراین قرارداد، در الفباء فارسی، (ح) را (حاء) و (ه) را (ه) بنامیم و در غیر این صورت تدبیر دیگری برای جبران این کمبود اتخاذ نماییم.

از واقعیت تا حقیقت

آنچه گذشت مختصری بود از سرگذشت بخشی از یک تمدن عظیم و شاخه‌ای بود از شاخسار کهنسال درخت تنومند فرهنگ بشری تا سرنوشت آن چه باشد؟! این درخت تناور که ثمره حیاتش پیشگامان علم و معرفت در جهانند کدامست؟ چگونه می‌توان آن را بارورتر کرد و از برکت وجودش باغ زیبای هستی را شوکت و عظمتی دوباره و صد چندان بخشید. کیانند آنها که تیشه بر ریشه چندین هزار ساله آن می‌زنند تا با سرنوشتی قامت سرفرازش یا خشکاندن جوهره حیات در رگهایش پیکره بی‌جان و تنه پوسیده و خشکیده‌اش را هیمة آتش تیز امیال خود گردانند؟ ملتی که گذشته خویش را فراموش کند محکوم است که بار دیگر با آن روبرو شود و دگر باره آن را تجربه کند.

آنچه فرهنگ ما را از نظر زبان و ادبیات آسیب‌پذیر کرده و هدف تیشه‌های افراط و تفریط و تیرهای نامرئی و ناپیدای بدویت پیشرفته! قرار داده، بدویتی که صفت پیشرفتگی، آن را بیش از پیش بدوی‌تر و اصلاح ناپذیرتر و مرتجع‌تر ساخته است، عدم شناخت فلسفه، فرهنگ، تمدن، تاریخ، ماهیت و در یک کلام هویت ملی است. یعنی تمام دشمنان و خائنان به این فرهنگ و این مرز و بوم با تمام تنوع ظاهریشان در یک صفت مشترکند و آن دریافت و شناخت ناراست یا ضعیف آنان از فرهنگ ملی، مذهبی و جهانی است. (شناخت این قبیل موضوعات مانند شناخت خداست. همان گونه که در یک برخورد فرهنگی دو دسته یا تپ به ظاهر کاملاً متضاد می‌بایم: عده‌ای تحت تأثیر اخراقات، کج فهمی‌ها، تأویلها و تفسیرهای به رأی و تعصبات جاهلانه تحت عنوان پرستش خداوند به بیراهه می‌روند و هر آنکه را خارج از راه خود و بیگانه با فکر خود تشخیص دهند تکفیر می‌کنند و عده‌ای نیز تحت القاء فرهنگ سرتاپا «ایسم» غرب، غریزده و مدرن‌گرا تحت عنوان نفی و انکار خدا همان می‌کنند. در حالی که هر دو گروه در یک وجه، اشتراک قابل توجه دارند و آن هم عدم شناخت خداست. بعضی دانسته و برخی ندانسته مسأله ملیت و مذهب را در مقابل هم قرار می‌دهند. دسته‌ای از آنان با این تفکر که با واژه‌ها و عبارات عربی سخن گفتن و مطلب نوشتن سبب نزدیکی به خداوند می‌گردد (پناه بر خدا - گویی عربی زبان خداست و خداوند تنها زبان عربی را می‌فهمد) و گروهی به گمان ایجاد تشخص در بین

اهل فضل، و برخی به انگیزه اظهار فضل در مقابل عوام، سیل لغات، عبارات و اصطلاحات عربی را به ادبیات فارسی سرازیر می‌نمایند و عده‌ای با خیال اظهار وطن پرستی در پی آندکد سربعا پارسی را بلایش کنند و بدون هیچ ملاحظه‌ای از آن بیگانه زدانی نمایند بگونه‌ای که فارسی زبانان امروز برای فهمیدن گفته‌ها و نوشته‌های آنان نیاز به فرهنگ لغتی دارند که هنوز نوشته نشده، و تعدادی متخصص یک بعدی نیز در این میان به دلیل کم بضاعتی ادبی، حوصله کم، خود باختگی و خود کم بینی، آنچنان می‌گویند و می‌نویسند که گاهی در گفتار و نوشتارشان تمامی کلمات اعم از اسامی، صفات، افعال، قیود و اصوات، انگلیسی است که با دستور زبان فارسی (آنها هم به شکلی ناقص و ناروا) و حروف اضافه و ربط فارسی بیان شده است. بعضی نیز ساده لوحانه و یا زیرکانه! از بی‌اهمیتی توجه به زبان ملی و نیز از دهکده واحد جهانی دم می‌زنند و در پی مستحیل ساختن یک تمدن دست کم شش هزار ساله در یک شبه مدیثت و نیمه فرهنگ از زیر بته درآمد سرطانی دویست ساله امپریالیستی هستند. آنچه این قربانیان و خط دهنده‌های آنان را این گستاخی می‌بخشد، تلاش آنها در پر کردن دفترچه تاریخ خود است با انعکاس ریزترین وقایع نظیر چگونگی نشستن و برخاستن رؤسای جمهورشان و چکیده‌نگاری و خلاصه نویسی ماست در موضوعات تاریخی، آنچنان که وقتی خواننده‌ای بی‌اطلاع، متون تاریخی یک سلسله چند صد ساله را در آثار ما مطالعه می‌کند اگر به قیاس تاریخ ظهور و سقوط آن سلسله نپردازد، می‌پندارد که آنان چند هفته‌ای بیش بر این مملکت حکم نرانده‌اند.



آنچه در این میان مورد نیاز ماست، شناسایی چند مفهوم و تعریف چند واژه است تا الفبایی باشد بر نگارش کتاب تمدن حقیقی و رویش گلی چند باشد بر پرورش بهشت زمینی ما تا چگونه از عهده اهریمنان تاریخ که در پی تحریف زمان و مکان و تصرف عالم و آمدند برآئیم. نخستین این مفاهیم اینست که ایران کجاست و ایرانی کیست؟

نقشه برنارد لوییسی

شاید پرداختن به موضوع شناسایی مرزهای ایران، قبل از آنکه مقوله‌ای فرهنگی باشد، بحثی جغرافیایی،

اجتماعی و در نهایت سیاسی قلمداد شود. برای احتراز از چنین جلوه‌ای بحث مرزهای واقعی ایران بزرگ و ضرورت شناخت حوزه تمدن ایرانی و اتحاد کل فلات ایران و این که به چه دلایل غیر طبیعی و استعماری، بخش‌هایی از خاک ایران، تکه تکه و از آغوش مام میهن جدا شدند و این که به شکل کاملاً قانونی و مشروع و بر طبق عرف بین‌المللی، شرایط عهده‌نامه شوم گلستان و معاهده ننگین ترکمانچای تغییر یافته و ساهاست مدّت اجرای بسیاری از مفاد آنها به اتمام رسیده و قانوناً شهرهای قراباغ، شکی، گنجه، شیروان (شروان)، موقان، دربند، باکو (بادکوبه)، بخش علیای طالش، تمامی داغستان، گرجستان، ایروان و نخجوان، ادامه قفقاز و بخش عمده دشت مغان و بندر لنکران باید به ایران بازگردانده شود و یا با برگزاری انتخابات در تعدادی از آنها، حاکمیت دولتی آنها توسط ساکنانشان تعیین گردد، و اینکه اگر امیرنشینهای حوزه خلیج فارس خیلی به بازگرداندن سه جزیره ایرانی به تملک خود و فی الواقع تملک غرب علاقه‌مند هستند، می‌توان نخست در مورد بازگرداندن بحرین به مرزهای پیش از ۱۳۴۹ هجری شمسی (۱۹۷۱ میلادی) یعنی به آغوش مادر وطن ما به گفتگو پرداخت را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

دو سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، یکی از دانشگاهیان آمریکایی به نام برنارد لوییسی، مقاله‌ای انتشار داد و به پیوست آن نقشه‌ای نیز ارائه کرد که آینده تقسیم‌بندی منطقه و نیز ایران را نشان می‌داد. در این نقشه ایران قرار بود به مناطق زیر تجزیه شود:

خوزستان با نام عربستان - بلوچستان ایران و پاکستان با نام کشور بلوچستان - کشور کردستان مرکب از مناطق کردنشین ایران، ترکیه، عراق و سوریه - کشور ترکمنستان در شمال شرقی ایران - کشور آذربایجان مرکب از نواحی دو سوی رود ارس یعنی آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی و... و چیزی که در این میان می‌ماند کشوری بود به نام ایرانستان.

حوادثی که در سالهای نخست پیروزی انقلاب در ایران رخ داد نظیر طرح مسئله خلقهای ترکمن، عرب و کرد مخصوصاً از سوی گروههای چپ و نیز وجود نشریاتی ادواری در افغانستان، یکی به نام خراسان و دیگری آریانا که در مقاله‌های آنها ادعا شده بود خراسان ایران بخشی از خراسان بزرگ و خراسان نیز اصلاً جزو سرزمین افغانستان است و ایرانیان که به غلط خود را به این نام می‌خوانند، باید به همان منطقه فارس و استانهای مرکزی قناعت کنند و ایران را به صاحب آن (یعنی افغانها) بسپارند، همگی مؤید وجود توطئه‌ای بس عمیق و دراز مدّت در جهت انکار تمامیت ارضی و هویت ملی ماست که از جانب استکبار جهانی و بازوهای امپریالیستی آن در سطح جهان در حال شکل گرفتن است. ظهور رهبر حزب لیبرال دمکرات روسیه آقای زیرینوفسکی با ادعای داخلی بودن دریاچه خزر برای روسیه و نیز وجود حزب پان‌تورانیست و پدیدۀ پان‌توریکسم در سرزمینهای مجاور ما و اعلامیه‌های

ملتی که گذشته

خویش را فراموش کند، محکوم است بار دیگر با آن روبه رو شود

مناوب شورای همکاری خلیج فارس، شاهدان صادقی بر این مدعا هستند.

اصولی ترین راهی که برای مقابله با این توطئه‌ها وجود دارد و نه تنها وظیفه ملی بلکه تکلیف شرعی همه آزادگان و آزاد اندیشان ماست، تبیین حدود فرهنگی و حوزه تمدنی در جدی است که پاسخ مناسب و مستدلی در جواب این سؤال بیابیم که ایرانی کیست؟

هرگاه به مضمون حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» نیک ببندیشیم، در می‌یابیم که لازمه ایمان دوست داشتن وطن است و لازمه دوست داشتن وطن، شناختن آن، و بدیهی است که لازم و ملزوم این شناخت و انگیزه و انگیزه آن و ملازم موازی با آن شناخت، شناسایی کسی است که موطن و وطن بدون وجود او فاقد معناست، و مبرهن است که مرز واقعی است انتزاعی و حقیقی مطلق ندارد بلکه مفهومی است وابسته به شخصیت انسانی حاکم بر آن و در غیر این صورت، خطی است که بر نقشه رسم می‌گردد. اعتبار و ارزش واقعی و چه بسا حقیقی هر مرزی بستگی مطلق به قدرت و غیرت سرزبان آن دارد. این جاست که مصداق ضرورت سؤال فوق که اساسی ترین و حیاتی ترین پرسش زندگی یک انسان می‌تواند باشد، هویدا می‌شود. چرا که اگر از امکانات مادی هر کس اعم از ثروت و مکتب و دانش و سلامتی و... پرسیده شود، همگی امور اعتباری و قائم به شرایط زمان و مکان و فرد که بر آنها اصالتی متصور نیست و اگر از معنویات هر کس پرسش شود اموری چون مذهب، تفکر، جهان بینی، ایدئولوژی، برداشت اسطوره‌ای و اعتقادات مکتبی و... غالباً امور شخصی و غیر قابل تجسس هستند که به فرض وجود اصالت غیر قابل تحقیقند و فقط هویت ملی و ملیت هر کس است که باید هم برای خودش و هم برای دیگران کاملاً روشن و مشخص باشد. آری باید بتوان گفت که: ایرانی کیست؟

شاید پاسخ دادن به این پرسش برای وجدانه‌های بیدار و آنها که داوران محکمه تاریخند یادآور خاطرات دردناکی باشد. خاطرات دور و تلخ آنان بگوید که ایرانی کسی است که مورد هجوم سپاه مغول، سپاه اسکندر، سپاه تاتار، سپاه صلیبی قرار گرفت، زیر چکمه‌های غزنویان و افغانها تکدمال شد و گورکانان چون بقیه، جان و مال و ناموس وی را به بازی گرفته و به بنما بردند. ایرانی آنست که بار هجوم بیگانه را از یونانیان و رومیان در عهد باستان تا هجوم صلیبیان در قرون میانه و تا یورشهای مداوم روسیه و انگلستان در قرون اخیر پس از تجاوز پرتغالیها و نیز بعد از خیانت‌های ناپلئون تا حملات ناجوانمردانه متفقین در جنگ دوم جهانی بر دوش می‌کشد. ایرانی کسی است که هشت سال دفاع در مقابل وحشیانه ترین و طغوانی ترین یورشهای تاریخ معاصر را به قیمت از دست دادن چند صد هزار شهید و به جای ماندن هزاران جانباز و چندین هزار میلیارد دلار خسارت از سر گذرانده است.

گفتم که سر رشته تمامی مشکلات گذشته، حال و آینده زبان، ادبیات و فرهنگ ما در تبیین و تعیین ماهیت و هویت ایران و ایرانی است. در حال حاضر در سطح جهان چند صد میلیون نفر با زبان فارسی آشنائی دارند و به آن تکلم می‌کنند (که البته ایرانی بودن آنها لزوماً متعلق به ایران بودن زمینی را که بر آن زندگی می‌کنند به اثبات نمی‌رساند) که غالباً دارای فرهنگ ایرانی و اکثراً صاحب اعتقاد به ایرانی بودن خود هستند. بنابراین در تعیین ملیت چنین اقوام دشواری چندانی وجود ندارد. قلبی بی‌وطن نیز هستند که به زبان فارسی نشخوار می‌کنند یا به دنبال شجره نامه خارجی و بیگانه می‌گردند و یا از ایرانی بودن خود متأسفند. اینان را خدا آفریده تا هر موجودی با هر سابقه و بار وجدانی، هنگامی که به بن بست رسید و از خود متفرق شد، خود را با آنان مقایسه کند تا آرامشی و نیز محبتی نسبت به خود بیابد. جمعی نیز در آستانه سقوطند، همانها که هر چیز را به صرف ایرانی بودن رد و هر چیز را به خاطر خارجی بودن تأیید می‌نمایند، همانها که نامهای سپاه تاریخ ایران، چنگیز و اسکندر و تیمور را بر فرزندان خود می‌گذارند.

ایرانی کیست؟

به طور خلاصه بنا بر آنچه گذشت باید معیاری فراگیرتر از محدودیتهای تحمیلی استعماری در تشخیص ملیت افراد داشته باشیم و آن معیار، حوزه تمدن ایرانی است که مرزهای آن بسیار گسترده‌تر از مرزهای گذشته، حال و آینده است.

اگر سؤال شود که مثلاً رودکی اهل کجاست و به چه ملیتی تعلق دارد، چه پاسخ داده خواهد شد؟ تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، تمامی موزخین و ادبا اعم از ایرانی و بیگانه رودکی را متولد قریه بنج از قرای رودک سمرقند و شاعری ایرانی می‌شناسند ولی آیا امروز سمرقند از توابع ایران است یا ازبکستان؟ پاسخ معمول و متعارف و صحیح که پاسخ همه جهانیان است، اینست که چون در زمان تولد رودکی، سمرقند در داخل

مرزهای ایران قرار داشته، بنابراین رودکی، شاعری ایرانی است. این پاسخ در مورد ابن سینا که متولد بخارا بوده و همچنین ابوریحان بیرونی که در خوارزم ولادت یافته و در غزنین بلورد حیات گفته و نیز صدها شخصیت علمی، ادبی، سیاسی و مذهبی دیگر نیز صادق است.

حوزه تمدن ایرانی با فرهنگ گسترده انسانی خود آنچنان بستر مناسبی برای پرورش، تعالی و تکامل فردی و اجتماعی فراهم آورده که حاصلش سرزمینی چون بین‌النهرین است که خاستگاه شمار عظیمی از انبیا الهی و شاید تمامی آنان می‌باشد.

ایرانیان نخستین قومی هستند که اصول حقوق بشر را تدوین نمودند (در عصری که اجداد مدعیان دروغین تمدن، حیاتی نیمه انسانی و نیمه حیوانی داشتند). ایرانی کسی است که بناهای تاریخی اش تنها بناهای تاریخی جهان است که توسط بردگان بنا نشده است. آری تخت جمشید را کارگرانی ساخته‌اند که در ازاء کار خویش، مزد دریافت می‌داشته‌اند و از نظامی شامل اضافه کار، بیمه و بازنشستگی برخوردار بوده‌اند. ایرانی در هیچ جای تاریخ، با وجود برتری فرهنگی خویش، هیچ فرهنگی را ساقط ننموده و با تمدن فرهنگ‌ساز خویش، تمامی آنان را به کمال و تعالی رسانیده است و بدین ترتیب در مواجهه با تمامی ملل و اقوام، اعم از غالب و مغلوب، پیروز حقیقی و واقعی بوده و سیطره خویش را جهانی نموده است.

ایرانی کسی است که بارها کوشیده تا در این قرن پر آشوب مستقل ترین شکل نظام اجتماعی- سیاسی را با کمترین انعطاف در مقابل قدرتهای جهانی و با بیشترین تأثیر بر فعل و انفعالات منطقه‌ای و جهانی ایجاد نماید. آری ایرانی انسان والایی است که گذشته‌اش، امروزش و آینده‌اش برای خود و جهانیان در چند کلمه خلاصه می‌شود:

مبارزه با فقر، جهل، فساد، بیداد، بیماری، جنگ و گرسنگی.

اگر قرار است که نظام واحد جهانی، از یک نظام دولتی تبعیت و الگوبرداری نماید، آن نظام رژیمهای غربی با آنهمه سوابق استعمار، استبداد، استثمار، استحمار و جنایت، آن هم در تاریخ کوتاه خود نیستند. بلکه آن نظام، فرهنگ غنی و پر بار مشرق زمین است که خورشید تمدن از آنجا طلوع کرده و باز هم خواهد نمود. مشرقی که نام ایران و ایرانی همواره بر تارک دانش، بینش، فرهنگ و تمدنش می‌درخشد. خورشید همیشه از مشرق طلوع می‌کند.

و ما برآیم تا در این سلسله گفتار به پشتوانه این تمدن کهن و این فرهنگ غنی، به حفظ زبان مادری خویش و گماردن همت در جهت بالندگی بیش از پیش آن بپردازیم.